

قصاص در ملأعام

دانشکام ۸۴۰ بور سیه از ۳۷۷۲ صفحه ۲۰۲ بور سیه لغو شد

صفحه ۲

صفحه ۱۴

مقام چهارمی ایران در پارا آسیایی

شنبه ۳ آبان ۱۳۹۳ ■ ۳۰ ذی‌الحجه ۱۴۳۵ ■ ۲۵ اکتبر ۲۰۱۴ ■ سال ششم ■ شماره ۱۴۴۷ ■ ۱۶ صفحه ■ ۵۰۰ تومان

روزنامه صبح ایران

VATANEMROOZ.IR

■ اقتصاد و فرهنگ با عزم ملی و مدیریت جهادی

Sat.Oct.25,2014 ■ Vol.6 ■ No.1447 ■ VATAN-E-EMROOZ ■ ISSN:2008-2886

آیت‌الله سیدمحمد قائم‌مقامی در گفت‌وگو با «وطن امروز»:

عاشورا یعنی مخالفت با

«توافق به هر قیمت»

صفحه ۲

یادداشت روز

محرم را بد

شروع کردید

■ حسین قدیانی

به یک عبارت، فهم آنچه سال ۶۱ هجری قمری در کربلا گذشت، خیلی هم نیازمند مطالعات عمیق و پیچیده نیست؛ «مردی به نام حسین بن‌علی(ع) در راه هدفی والا، نه فقط از قطعه قطعه جان گرمای خود، بلکه حتی از خون طفل ۶ ماهه‌اش هم گذشت، آنچنان غریبانه و



مظلومانه، لیکن آنچنان باشکوه و زیبا که الی‌الابد تجلی ایثار شد. مبارزه با بطالین آنقدر برای این مرد، موضوعیت داشت که در نهایت، این رخصت را به تقدیر داد تا عصر عاشورا سر از بدنش جدا کنند... تازه!ا! اینجا به بعد شاهد قصه اسارت اهل بیتش باشد». گمانم واضح‌تر از این، هیچ قیامی در تاریخ پیدا نمی‌شود. از همین زاویه است که می‌بینیم فلان رمان‌نویس برجسته دنیا، با آنکه اساسا و اصولا اعتقادی به خدا ندارد، از «خون خدا» سخن به نیکی می‌گوید، جمله‌اش را که درباره سیدالشهدا می‌خوانی، ختم می‌کنی او هدف حسین(ع) را فهمیده؛ باری ۲ پاراگراف از بهمان سیاستمدار برجسته غربی درباره قیام عاشورا آنقدر بسا دل تو بازی می‌کند که یک آن فکر می‌کنی با یک عالم شیعه طرفی اما بعد در می‌یابی که او از قضا قائل به هیچ دینی نیست؛ا علت چیست که حسین(ع) از همگان دل برده؟ گمانم وضوح کارش؛ و اینکه خیلی واضح و روشن، در راه هدفی که داشت، مبارزه کرد و جنگید، بی‌هیچ هراسی از هیچ زخمی و بی‌هیچ ترسی از هیچ تیری ولو آنکه تیر سه‌شعبه باشد و جز گلولی علی‌اصغرش هدفی نداشته باشد. حرف‌های مختصر و مفید مشاهیر عالم درباره کربلا که عمدتا از یک یا ۲ پاراگراف تجاوز نمی‌کند، مکرر در مجموعه‌هایی منتشر شده است. می‌خوانی می‌بینی هر کدام از یک زاویه به قیام عاشورا و مدح حسین(ع) پرداخته‌اند اما همه درست، همه رسا، همه دقیق و همه منطقی بر واقعیت. من واقعا در این نوشتار بنا ندارم اسامی این مشاهیر را فهرست کنم اما از این نامداران بگیر تا علمای آگاه، خلاصه همه سخن‌شان درباره حضرت حسین(ع) این بوده و بس که «عاشورا درس مبارزه و ایستادگی در برابر دشمن»؛ در یک کلام درس مقاومت است... برای من، اشخاص موضوعیتی ندارند، بیم از منزلت گرانقدر جمهوری اسلامی دارم؛ هنگام قیاس سخن رئیس‌جمهور درباره کربلا و سخن چارلز دیکنز در باره عاشورا! خنده‌دار نیست؟ گریه‌دار نیست؟ راستی که کاش می‌شد بعضی جملات را مخفیانه نوشت... و نوشت: «ایا باید درباره کربلا هم امیدوار به سخن رئیس‌جمهور زن کشور آرژانتین باشیم؟» من واقعا نمی‌دانم چه توافقی قرار است با دشمن بسته شود، فرض هم می‌کنم توافق نکرده‌اند، لیکن عالیه‌چنان! چکار به کربلا دارید دیگر؟! آن هم در شرایطی که کربلا، درس یک چیز نباشد، همانا «درس مذاکره» است! برای توافقی که نه حتی زیرمجموعه صلح، بلکه فی‌الواقع ذیل ضعف تعریف می‌شود، پشت سنگر عاشورا ایستاد نمی‌شوند! «هر که داره هوس کرب و بلا»، «زینده‌ان سرباز و سرهنگ اسلحه به دوش است، نه ملتسمان کدخدا! آن روز که بعضی‌ها در مناظره، سربهنگ‌ها را بدل از جنگ و خون و مبارزه نشانه گرفتند، می‌شد فرض کرد نگاه امروز‌شان را به کربلا!

وقتی وزیر امور خارجه‌شان هر توافقی را بهتر از عدم توافقی می‌داند، چه استبعاد که خودشان هم اینگونه به واقعه کربلا نگاه کنند؟! وقتی کدخدایی که دیگر نیست را، همچنان کدخدا می‌دانند و از این بدتر، او را «مودب و باهوش» می‌خوانند و باز هم از این بدتر، با دشمن مهربان‌ترند تا دوست، مبارزه نبود، آن هم تا آخرین قطره خون طفل ماهه! عجبا! گاندی هندو بعد از آزادی کشورش از چنگ استعمار انگلیس،الگوی مبارزاتی خود را واقعه کربلا و مبارزه جانانه حضرت ابا عبدالله الحسین(ع) می‌خواند؛ آن‌وقت بعضی‌ها در ام‌القرای عزای حسینی، هنگام امتیاز دادن به دشمن، یاد کربلا می‌افتند!

حقا که جای حیرت داردا کربلا از آنجا که فراتر از خط قرمز، «خط سرخ» ماست، مدعی‌العموم نباید این نوشته را تند بخواند، بلکه باید من‌یاب رعایت شأن والای جمهوری اسلامی، م‌تذکر عده‌ای دیگر شود.

ادامه در صفحه ۱۶



او بود و آن سوی داستان جوان نگون‌بختی که شکوه زندگی خود و دیگری را نگون‌سار کرده بود و بدترین روزهای خود را می‌گذراند تا از یک سو حکم دادگرانه دادگاه او را به کیفر عمل زشت خود برساند و از سوی دیگر تازیانه تابسوز ملامت وجدان.

امروز وقتی در خبرها آمد که «آمنه» در کمال بزرگواری، آموزگاری کرد و از حق قصاص خود گذشت و بر همه ثابت شد که در برابر سنگدلی و بی‌آزرمی و نفرت‌پراکنی و خودخواهی و کینه‌توزی هنوز می‌توان از مهربانی، شرافت و احترام به زندگی، دیگرخواهی و بزرگمنشی هم سراغ گرفت و زیبایی را در آوج آن به تماشا نشست. آنچه آمنه از خود نشان داد حکایتگر آن است که جان زیبا و شکوهمند را هیچ عاملی جز نفرت و نابردباری و خشونت نمی‌تواند زشت کند یا زشت‌بینیاند.

خاتمی از این موضوع بهره‌برداری سیاسی هم

می‌کند و در جمله پایانی خود می‌نویسد: «ایا در عرصه زندگی سیاسی و اجتماعی نیز نمی‌توان از آمنه آموخت و بحران را با آرامش و تنش را با احترام به یکدیگر و پاسداشت حق و حرمت انسان و دوری از غرور – بویژه آنان که قدرت بیشتری دارند – سودا کرد؟»

سو ستایش این مهربانی، خیلی چیزها نوشتند و «گذشت» را استودند اما «قصاص» فراموش شد. آمنه برای کینه نمی‌خواست اسیدپاش را کور کند و می‌خواست اسیدپاش‌های احتمالی آینده بترسند، مانند موضوع قصاص قتل که هیات‌های فرهنگی و هنری و سیاسی راه می‌افتند تا برای بخشش یک قاتل کاری کرده باشند و ژست صلح و دوستی بگیرند!

ادامه در صفحه ۱۲

عبرت بگیرد از داستان آمنه و مجید، نه اینکه به راحتی بشری کلید بخورد. رأی دادگاه عادلانه بود، قصاص؛ چشم در برابر چشم! آنقدر خلأ قانونی بود که دادگاه حکم به ریختن اسید روی صورت ندهد اما همین هم می‌توانست بازدارنده باشد، کور شدن با اسید، آمنه تصمیم خود را گرفته بود، او می‌خواست برای یک بار هم شده بقیه او را درک کنند، بدانند که زندگی‌اش اسیدپاش‌ها هشدار داده شده، هشداری مثل اینکه اگر اسیدپاشی کنی و زندگی‌ای را تباه کنی، قانون نیز با تو همان کار را خواهد کرد.

جالب اینکه اسیدپاشی روی صورت آمنه در چنین روزهای رخ داده؛ ۱۰ سال پیش یعنی در آبان ۱۳۸۳

مجید موحدی، خواستگار رمحج آمنه بهرامی اسید

روی صورت وی می‌ریزد و یک زندگی را می‌کشد.

اگر آنهایی که داعیه حقوق بشری دارند و دم از بخشش و گذشت در این باره می‌زنند یک روز، فقط

یک روز جای خانواده آمنه بودند آیا سخنان خود را

تکرار می‌کردند؟ روزهایی که صورت آمنه سوخته بود

و حتی پزشکان نمی‌توانستند به صورت او نگاه کنند و

اشک می‌ریختند، روزهایی که پوست و گوشت صورت

آمنه همراه پانسمان در می‌آمد و او از درد به خود

می‌پیچید، روزهایی که پلک چشم او درآمد و برای

اینکه چشم عفونت نکند یا دستگاه‌های ویژه از وی

مراقبت می‌شد، روزهایی که یک چشم او را بعد از

۱۷ بار عمل جراحی تخلیه کردند و چشم دیگریش

فقط چند درصد بینایی داشت، روزهایی که صورت

او گوشت اضافی آورد و کمتر کسی دوست داشت

نگاهش کند!

آمنه از همان ۱۲ آبان ۱۳۸۳ مرده بود و قاتلش

ژست یک مرد عاشق گرفت و پدر این قاتل هم دست

به دامن رسانه‌های بیگانه شد تا سناریوی تازه حقوق

بشری کلید بخورد. رأی دادگاه عادلانه بود، قصاص؛

چشم در برابر چشم! آنقدر خلأ قانونی بود که دادگاه

حکم به ریختن اسید روی صورت ندهد اما همین هم

می‌توانست بازدارنده باشد، کور شدن با اسید، آمنه

تصمیم خود را گرفته بود، او می‌خواست برای یک بار

هم شده بقیه او را درک کنند، بدانند که زندگی‌اش

اسیدپاش‌ها هشدار داده شده، هشداری مثل اینکه اگر

اسیدپاشی کنی و زندگی‌ای را تباه کنی، قانون نیز با تو

همان کار را خواهد کرد.

جالب اینکه اسیدپاشی روی صورت آمنه در چنین

روزهای رخ داده؛ ۱۰ سال پیش یعنی در آبان ۱۳۸۳

مجید موحدی، خواستگار رمحج آمنه بهرامی اسید

روی صورت وی می‌ریزد و یک زندگی را می‌کشد.

اگر آنهایی که داعیه حقوق بشری دارند و دم از بخشش و گذشت در این باره می‌زنند یک روز، فقط

یک روز جای خانواده آمنه بودند آیا سخنان خود را

تکرار می‌کردند؟ روزهایی که صورت آمنه سوخته بود

و حتی پزشکان نمی‌توانستند به صورت او نگاه کنند و

اشک می‌ریختند، روزهایی که پوست و گوشت صورت

آمنه همراه پانسمان در می‌آمد و او از درد به خود

می‌پیچید، روزهایی که پلک چشم او درآمد و برای

اینکه چشم عفونت نکند یا دستگاه‌های ویژه از وی

مراقبت می‌شد، روزهایی که یک چشم او را بعد از

۱۷ بار عمل جراحی تخلیه کردند و چشم دیگریش

فقط چند درصد بینایی داشت، روزهایی که صورت

او گوشت اضافی آورد و کمتر کسی دوست داشت

نگاهش کند!

آمنه از همان ۱۲ آبان ۱۳۸۳ مرده بود و قاتلش

ژست یک مرد عاشق گرفت و پدر این قاتل هم دست

محسن جندقی: اسیدپاشی اصفهان چند روزی است

امنیت این شهر را تحت تاثیر قرار داده و اصفهانی‌ها

در خیابان نامطمئن قدم می‌زنند. موضوع اسیدپاشی

نه از مهر ۱۳۹۳ که سال‌ها قبل امنیت را از بین برده

بود و تلنگری به نام آمنه بهرامی می‌توانست این مساله

را ریشه‌کن کند اما دخالت‌های بیجا و دلسوزی‌های

مصنوعی با ژست حقوق بشری مانع از این شد که به

اسیدپاش‌ها هشدار داده شده، هشداری مثل اینکه اگر

اسیدپاشی کنی و زندگی‌ای را تباه کنی، قانون نیز با تو

همان کار را خواهد کرد.

جالب اینکه اسیدپاشی روی صورت آمنه در چنین

روزهای رخ داده؛ ۱۰ سال پیش یعنی در آبان ۱۳۸۳

مجید موحدی، خواستگار رمحج آمنه بهرامی اسید

روی صورت وی می‌ریزد و یک زندگی را می‌کشد.

اگر آنهایی که داعیه حقوق بشری دارند و دم از بخشش و گذشت در این باره می‌زنند یک روز، فقط

یک روز جای خانواده آمنه بودند آیا سخنان خود را

تکرار می‌کردند؟ روزهایی که صورت آمنه سوخته بود

و حتی پزشکان نمی‌توانستند به صورت او نگاه کنند و

اشک می‌ریختند، روزهایی که پوست و گوشت صورت

آمنه همراه پانسمان در می‌آمد و او از درد به خود

می‌پیچید، روزهایی که پلک چشم او درآمد و برای

اینکه چشم عفونت نکند یا دستگاه‌های ویژه از وی

مراقبت می‌شد، روزهایی که یک چشم او را بعد از

۱۷ بار عمل جراحی تخلیه کردند و چشم دیگریش

فقط چند درصد بینایی داشت، روزهایی که صورت

او گوشت اضافی آورد و کمتر کسی دوست داشت

نگاهش کند!

آمنه از همان ۱۲ آبان ۱۳۸۳ مرده بود و قاتلش

ژست یک مرد عاشق گرفت و پدر این قاتل هم دست

بشری کلید بخورد. رأی دادگاه عادلانه بود، قصاص؛

چشم در برابر چشم! آنقدر خلأ قانونی بود که دادگاه

حکم به ریختن اسید روی صورت ندهد اما همین هم

می‌توانست بازدارنده باشد، کور شدن با اسید، آمنه

تصمیم خود را گرفته بود، او می‌خواست برای یک بار

هم شده بقیه او را درک کنند، بدانند که زندگی‌اش

اسیدپاش‌ها هشدار داده شده، هشداری مثل اینکه اگر

اسیدپاشی کنی و زندگی‌ای را تباه کنی، قانون نیز با تو

همان کار را خواهد کرد.

جالب اینکه اسیدپاشی روی صورت آمنه در چنین

روزهای رخ داده؛ ۱۰ سال پیش یعنی در آبان ۱۳۸۳

مجید موحدی، خواستگار رمحج آمنه بهرامی اسید

تیتراهای روز

سخنگوی شرکت کنترل کیفیت هوا:

هوای پایتخت در مرز هشدار است

بنزین پاک

هوای تهران

رانداشت!



صفحه ۴

دستور روحانی

برای اسیدپاشی

صفحه ۲

شرمن:

سعدی می‌گوید

رفع تحریم‌ها

صبر می‌خواهد!

صفحه ۱۶

تشییع باشکوه

آیت‌الله مهدوی کنی

صفحه ۲

نگاه روز

سیاست خارجی غیر ایدئولوژیک

گزارش دهی ایدئولوژیک!؟

■ محمد واعظی

هنوز زمان زیادی از تئوری پردازی‌های برخی مشاوران رسمی و غیررسمی و حتی تکذیب شده رئیس‌جمهور درباره لزوم تغییر رویه دولت در فضای روابط بین‌الملل به سمت «دیپلماسی غیر ایدئولوژیک» نمی‌گذرد. دیپلماسی‌ای که به اسم مصلدایی با «زبان جهانی» کوشید «آمریکا» را

شریک استراتژیک و طبیعی ایران جلوه دهد.

جالب‌تر اینکه برخی از این‌ها به اصطلاح

متخصصان در توصیف آنچه خود میل ذاتی و

شیفتگی تاریخی ایرانیان به غرب نامیده‌اند دلایل

جالب توجهی نیز مطرح کردند. به عنوان نمونه

سریع‌القلم در این باره گفت: «به عنوان یک واقعیت،

جامعه ایرانی تمایل به غرب دارد، نه شرق. من صدها

فرد بسدت مذهبی و حتی انقلابی می‌شناسم که

ترجیح داده‌اند فرزندانشان در یک کشور اروپایی یا

شمال آمریکا تحصیل کنند تا در یک کشور آسیایی.

کسانی که این واقعیت را نمی‌کنند، بیشتر دلایل

روانی دارد تا عقلی و علمی. اینکه ایرانی‌ها تمایل

به غرب دارند، دلایل صرفاً سیاسی یا ایدئولوژیک

ندارد، بلکه به خاطر علاقه همه ایرانی‌ها به کیفیت

است؛ ایرانی‌ها یخچال خوب می‌خواهند، هواپیمای

خوب می‌خواهند، مواد غذایی خوب می‌خواهند،

خدمات خوب می‌خواهند و این ویژگی‌ها را در

مغرب‌زمین پیدا می‌کنند بنابراین حتی اگر به

لحاظ سیاسی، کشور ما در مقطعی تمایل شرقی

پیدا کند، به لحاظ اقتصادی و در نهایت در صنایع

کلیدی مانند نفت، گاز و پتروشیمی تمایل دستگاه

اجرایی و بخش خصوصی ما به کالا و خدمات غربی

است. از تباطات علمی و فناوری و مادتا با غرب

است. مهم‌ترین روستاهای کشور، شهروندان ایرانی

می‌دانند تغییر در سیاست خارجی، مهم‌ترین مبنای

بهبود وضع اقتصادی است» همه این شعارهای

رمانتیک درباره درجه شیفتگی ایرانیان به غرب و

آمریکا در شرایطی مطرح شد که سیاستمداران یک

جبهه خاص «حیات و موات» جامعه ایرانی را در

«آشنی با آمریکا» خلاصه کرده بودند. البته بخشی

از سیاستمداران نیز هم‌زمان کوشیدند با توکل به

فضای ساخته و پرداخته دستگاه رسانه‌ای مشاوران،

معاونان و منتسبان، «کلید» رفع بنیست و گشایش

اقتصادی را از جیب سیاست خارجی غیرایدئولوژیک

ایرانی بیرون بکشند.

ادامه در صفحه ۱۶